

«نگاهی به زندگی فکری و ادبی صالح بن عبدالقدوس»

دکتر غلامعباس رضایی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و فاطمه حسنلویی

(از ص ۲۳ تا ۴۴)

چکیده:

از سال میلاد «صالح بن عبدالقدوس» اطلاعی در دست نیست، ولی اغلب منابع، سال مرگش را ۱۶۷ هـ ق یاد کرده‌اند. وی در دوره‌ای می‌زیست که کتب گوناگونی از فارسی، یونانی و... به عربی ترجمه می‌شد و بازار بحثها و جدلهای کلامی، بسیار رایج بود. صالح در آغاز جوانی به مجالس واعظان و متکلمان رفت و آمد داشت. از همین رو، دیری نپایید که افکارش مشوش شد و کتاب «الشکوک» را به رشته تالیف در آورد. سرانجام، متهم به زندقه گشت و به همین جرم در بغداد کشته شد. این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی زندگی فکری و ادبی صالح، بررسی کند که بی‌شک، وی تحت تأثیر فرهنگهای بیگانه بوده است، ولی نه به آن اندازه‌ای که بتوان وی را زندقه (کافر و ملحد) لقب داد. صالح، شاعری حکیم و متکلم بود و همه اشعارش مشتمل بر مثل و اندرز و آداب است و در جمله اشعارش، بیتی که بر کفر و زندقه دلالت کند، یافت نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: صالح بن عبدالقدوس، زندقه، نور و ظلمت، مهدی

عباسی، ثنویت.

مقدمه:

در عصر عباسی اول فراوان با اصطلاح «زندیق»^۱ مواجه می‌شویم که افراد زیادی به حق یا ناحق به آن، متهم می‌شدند. البته معنای آن در نزد عوام غیر از معنایی است که خواص و علما از آن برداشت می‌کردند؛ عاقله مردم به کسی زندیق می‌گفتند که بی‌شرم بود و به باده خواری می‌پرداخت، بی‌آنکه سخنی از دین گفته باشد. اما خواص کسی را زندیق می‌نامیدند که در ظاهر به اسلام روی می‌آورد و در باطن به دین قدیمی فارسها و مخصوصاً «مانی»^۲ باقی می‌ماند.

شایان ذکر است که گروهی از خواص، مسأله را عمیق‌تر از آن می‌دانستند و معتقد بودند که چون این دسته (زندیقها) نمی‌توانند عقیده اسلامی را به فساد بکشند، می‌خواهند از طریق اسلام و تظاهر به آن، وارد عمل شوند، تا هم از جانب مسلمانان در امان باشند و هم سخنان خود را در دلهای آنان نفوذ دهند و عقاید خود را از راههای گوناگونی چون علم، دین، ادبیات، وضع امثال و غیره تعلیم دهند، مثل «ابن ابی العوجاء» که اقرار کرده چهار هزار حدیث از زبان پیامبر وضع نموده است، یا «حماد راویه» که از طریق شعر و ادبیات وارد عمل شده و یا «صالح بن عبدالقدوس» که معانی زندقه را در اشعار، جاری می‌ساخت. این گونه افراد در نزد علما، زندیق علمی به شمار می‌رفتند (ابن، ۱۵۱/۱-۱۴۸).

جنبش‌های زنداقه در اواخر عصر اموی و اوایل عصر عباسی از لحاظ ظاهری، هدفی جز منزلت‌ساختن پایه‌های اسلام نداشت و از لحاظ باطنی دعوت به آزادی و آزاداندیشی را دنبال می‌کرد که خلفای عباسی به مقابله جدی با آنها پرداختند (داود، ۸۸).

حقیقت این است که اتهام به زندقه در این عصر (عباسی اول) جدی نداشت، چه بسا بعضی با زندیق نامیدن طرف مقابل، آن را به عنوان وسیله‌ای جهت انتقام به کار می‌گرفتند. بدین ترتیب بود که اتهام به زندقه در این عصر، قربانیان زیادی را گرفت (ابن، ۱۵۶/۱).

زندگانی صالح؛

در کتابهای تاریخی از زمان و مکان تولد «صالح بن عبدالقدوس»^۳ ابن عبدالله بن

عبدالقدوس سخنی ثبت نشده است و اطلاعی راجع به اوایل زندگانی وی در دست نیست و حتی در اصل و نژاد وی اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: عرب و از قبیله «آزد» است (فروخ، ۱۹۱/۲ و نیز بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ۳۳۷/۲ و نیز زرکلی، ۲۷۷/۳)، اما به ترجیح شوقی ضیف، صالح، ایرانی تبار و ارتباطش با «آزدیان» به وسیله ولاء بوده است (ضیف، ۳۹۳).

قابل ذکر است که سزگین فؤاد، او را از موالی بنی جذام ذکر کرده است (۶۱۶/۲) و بغدادی، وی را مولای یکی از شاعران به شمار آورده (۳۰۳/۹) و ابن خلکان، صالح را بصری و مولای «آزد» معرفی کرده است (۴۹۲/۲). بغدادی، ابن خلکان، عسقلانی، زرکلی و سزگین فؤاد، کنیه صالح را «ابوالفضل» ضبط کرده‌اند.

صالح در آغاز جوانیش به مجالس واعظان و متکلمان رفت و آمد داشت؛ متکلمانی که در مورد اصحاب ملل و انساب گوناگون به مناقشه می‌پرداختند، به همین جهت، دیری نپایید که از لحاظ عقلی، دچار آشفتگی گردید (و به گفته شوقی ضیف به مذهب مانوی که مذهب اجدادش بوده، گردن نهاد) و معتقد شد که جهان از دو اصل نور و ظلمت نشأت گرفته است. وی در دوره بنی امیه به مجالس «واصل بن عطاء» که پیشوای معتزله^۴ بود، رفت و آمد می‌کرد و در مباحثات دینی و کلامی شرکت می‌جست، ولی عقیده خود را آشکار نمی‌کرد، زیرا در این صورت، واصل، دستور کشته شدن وی را صادر می‌کرد، چنانکه در مورد بشار چنین کرد (ضیف، ۳۹۴).

صالح در مسجد بصره، مردم را پند می‌داد و برای آنها قصه می‌گفت (حمیری، ۶/۱۲)، اما بعد از وفات واصل، آشکارا و پنهان، عقیده خود را اعلام می‌کرد و مانویت خود را بروز می‌داد و کتابی درباره عقیده‌اش تألیف کرد و جرأت یافت در مورد عقیده‌اش بامعتزله و مخصوصاً «ابوهذیل علاف»^۵ به مباحثه پردازد (ضیف، ۳۹۴).

اقوال مختلف پیرامون کشته شدن صالح:

۱- وی یکی از شش تن (اصحاب الکلام) معروف در بصره شمرده می‌شد. به زندیق، شهرت یافت و (به سبب اینکه مهدی عباسی در سال ۱۶۶ ه.ق. با زنادقه به شدت برخورد

می‌کرد) بصره را ترک گفته (فواد، ۶۱۶/۲) و به دمشق فرار کرد و بعد از خبردار شدن مهدی از زندیق بودن وی (زبدان، ۱۰۰/۲) «قریش ختلی» را دستور داد که در دمشق به دکان عطار یا پنبه‌زنی برود و پیرمرد خضاب کرده‌ای به اسم «صالح بن عبدالقدوس» را به پیش او بیاورد. وقتی که صالح به پیش مهدی آورده می‌شود، مهدی از وی می‌پرسد: تو صالح هستی؟ پاسخ مثبت می‌دهد. سپس می‌پرسد: آیا زندیق هستی؟ جواب می‌دهد: نه، مردی شاعرم که سخن عاشقانه می‌گویم. ای امیرالمؤمنین! توبه می‌کنم، مرا نکش. سپس مهدی از اومی خواهد قصیده سینه‌اش را بخواند، بعد از خواندن، به قریش می‌گوید که او را به زندان (زیر زمین) ببر، ولی هنوز بیرون نرفته بودند که وی را باز می‌گرداند و می‌گوید: «آیا تو نگفته‌ای»:

«وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ اخْلَاقَهُ حَتَّى يُوَارِيَ فِي ثَرَى رَمِيهِ
إِذَا ارْتَعَوَى عَادَ إِلَى جَهْلِهِ كَذَى الضَّنَى عَادَ إِلَى نُكْسِهِ»

«پیرمرد، اخلاقش را ترک نمی‌کند مگر اینکه در خاک نرم زمین دفن شود/ هرگاه از نادانی باز ایستد، به سوی آن برمی‌گردد، همانند بیماری که به سوی انسان ضعیف برمی‌گردد»

وقتی صالح پاسخ می‌دهد: آری، امیرالمؤمنین! من گفتم. خطاب به صالح می‌گوید که تو اخلاق خود را ترک نمی‌کنی تا زمانی که بمیری، پس مهدی با یک ضربت او را به دو نیم می‌کند (ابن عساکر، ۳۷۵/۶-۳۷۴).

شایان ذکر است که بیشتر منابع، کشته شدن صالح را با اندک تفاوتی این چنین عنوان کرده‌اند.

۲- سخن دیگر اینکه صالح پس از متهم شدن به زندقه و حضور یافتن در برابر مهدی، به سخن گفتن با او می‌پردازد، ولی چون مهدی از ادب، علم، حسن بیان و حکمت‌های او خوشش می‌آید او را رها می‌کند، ولی دوباره او را برمی‌گرداند و می‌گوید «مگر تو نگفته‌ای»: «والشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ اخْلَاقَهُ...» صالح پاسخ می‌دهد: آری، ای امیرالمؤمنین! مهدی خطاب به وی می‌گوید: پس تو اخلاقت را ترک نمی‌کنی و ما مثل آنچه بر خودت حکم کرده‌ای، حکم می‌کنیم. پس دستور کشته شدن وی را صادر می‌کند و از پل به دار آویخته می‌شود (بنگادی،

۳- قول دیگر اینکه به مهدی خبر دادند صالح، ابیاتی در نکوهش پیامبر (ص) سروده است به علت اینکه پیامبر(ص) با زینب - دختر جحش اسدی - (بعد از اینکه زیدبن حارثه او را طلاق داد) - ازدواج کرده است. مهدی - (و به ترجیح ابن معتمر، رشید) - وی را طلب می‌کند و می‌پرسد: ابیات (زیر) را تو سروده‌ای؟ جواب می‌دهد: «نه! به خدا قسم، من در یک چشم به هم زدن، شرک نوزیده‌ام، از خدا بترس و خون مرا به شبهه نریز که رسول خدا فرموده است: «حدود را به شبهه، جاری مسازید» و شروع به قرآن خواندن کرد تا اینکه مهدی دلش به رحم آمد و دستور داد او را رها کنند، ولی به محض بیرون شدن از وی خواست تا قصیده «سینه» را بخواند و چون خواند و به بیت «والشیخ لا یترک اخلاقه...» رسید، دستور گشته شدن وی را صادر کرد (ابن خلکان، ۴۹۲/۲)

آن ابیات، عبارتند از:

فَجَرَّتْ عَیْنَاهُ مِنْ دُرِّهِ	«غَصَبَ الْمِسْکِیْنَ زَوْجَتَهُ
لَا وَلَا الْمِعْشَارِ مِنْ وَطْرِهِ	مَا قَضَى الْمِسْکِیْنُ مِنْ وَطْرِ
أَنْ یَكُونَ الْجَوْرُ مِنْ قَدَرِهِ»	عُدْتُ بِاللَّهِ اللَّطِیْفِ بِنَا

(ابن معتمر، ۹۰)

«زنِ مرد مسکین را به زور گرفت و اشک از چشمانش (مرد مسکین) جاری شد / مرد مسکین به حاجت و نیاز خود نرسید. نه، حتی یک جزء از ده جزء خواسته‌هایش برآورده نشد / به خداوند لطیف پناه می‌برم؛ دور است اینکه ستم از قضا و قدر او باشد.

۴- سخن دیگر، اینکه وقتی مهدی خواست صالح را به خاطر زندیق بودن بکشد، کتابی به سوی او انداخت و گفت: بخوان. صالح پرسید: چه کتابی است؟ جواب داد: کتاب زندقه. گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر من آنرا بخوانم، تو چیزی از آن متوجه می‌شوی؟ پاسخ داد: نه. پس گفت: آیا مرا به چیزی که نمی‌دانی، می‌کشی؟ سپس اقرار کرد که زندیق نیست. همچنین «میرده» ذکر کرده است که بعضی از راویان گفته‌اند: «زمانی که صالح، متهم به زندقه شد، مهدی به او گفت که مگر تو نگفته‌ای:»

«رُبَّ بَیْرٍ كَـتَمَّتْهُ فَكَأَنِّي أَخْسَرْتُ أَوْ تَنَى لِسَانِي حَبْلٌ
وَلَوْ أَنِّي أَبَدَيْتُ لِلنَّاسِ عِلْمِي لَمْ يَكُنْ لِي فِي غَيْرِ حَبِيْبِي أَكْلٌ»

«چه بسا رازی که در دلم مخفی داشتیم، گویا که انسان گنگی هستیم یا دیوانگی و فساد
زبانم را برگردانده است / اگر من علمم را بر مردم، اظهار می‌کردم چاره‌ای جز زندان
نداشتم»

صالح گفت: [از گفته خود] توبه می‌کنم و از آن، روی برمی‌گردانم. ولی مهدی به بیت
«والشیخ لا یترک اخلاقه... تمسک جست و او را کشت (علم الهدی، ۱۰۰/۱) قابل توجه اینکه
درخواست خواندن کتاب، توسط صالح، اندکی تناقض دارد با این مطلب که صالح، پیرمردی
سالخورده بود و در اواخر عمرش بینایی خود را از دست داده (فروخ، ۹۱/۲ و نیز صندی، ۱۷۲) و
حتی خود نیز به آن اشاره کرده است (ضیف، ۳۹۵):

«عَلَى الدُّنْيَا السَّلَامُ هَذَا لِشَيْخٍ ضَرِيرٍ الْعَيْنِ فِي الدُّنْيَا نَصِيْبٌ»

«خدا حافظ، دنیا! پیرمردی که چشمانش نابینا شده، چه نصیبی می‌تواند از دنیا داشته
باشد.»

۵- آخرین مطلب اینکه وقتی مهدی در سال ۱۶۶ هجری قمری در تعقیب زنداقه،
سختگیری می‌کرد و حتی دیوانی برای محاکمه آنان به وجود آورده بود، صالح به دمشق فرار
کرد، ولی پس از دستگیری، در بنداد زندانی شد تا روز محاکمه‌اش فرا برسد (مان)، وی در
شعرش با مطلع زیر احساسات و درد خود را به تصویر کشیده است (عطراف، ۵۲):

«خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَ نَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا فَلَسْنَا مِنَ الْإِحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى
إِذَا دَخَلَ السَّجَّانُ يَوْمًا لِحَاجَةٍ عَجَبْنَا وَ قُلْنَا جَاءَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا»

«از دنیا رانده شدیم در حالی که ما هم از اهل دنیا بودیم - زندانی شدیم، [الان] نه از
زندگان به شمار می‌رویم و نه از مردگان / اگر روزی، زندانیان برای کاری به زندان سر بزنند،
تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: این مرد از دنیا آمده است»

از صالح و شعرش چیزی که دلالت بر جریان زندگیش بکند، بیشتر از آنچه گفتیم، باقی
نمانده است.

مذهب صالح؛

بروکلمان در «تاریخ الشعوب الاسلامیه» می‌نویسد: «در زمان مهدی، صالح نیز به سرنوشت «ابن مقفع» دچار شد؛ صالح، کسی بود که در بصره، مردم را آشکارا به ثنویت فارس‌ها دعوت می‌کرد و بعد به دمشق فرار کرد و پس از دستگیری، در سال ۷۸۳ م. به اتهام زندقه به دار آویخته شد»، وی بعد از این مطلب، متذکر شده که زندیق نامیدن طرف مقابل در آن دوره، شایع بود (بروکلمان، ۱۶). عمر فروخ نیز مذهب صالح را مثل بروکلمان بیان نموده است. (فروخ، ۹۱/۲)

ابن عساکر و کتبی، صالح را زندیق نامیده‌اند و بیان کرده‌اند که اصحابش در بحث و مجادله، وی را پیش قدم می‌کردند تا از دینشان دفاع کند (ابن عساکر، ۳۷۳/۶ و نیز کتبی، ۱۱۶/۲). ذهبی و عسقلانی، صالح را صاحب فلسفه و زندقه دانسته‌اند (ذهبی، ۲۹۷/۲ و نیز عسقلانی، ۶۹۹/۳).

یحیی شامی، بیان کرده که صالح در عصر عباسی اول مشهور به زندیق و مجنون شده بود و مهدی در سال ۷۷۷ م. (۱۵۹ ه.ق.) وی را به دار آویخت. (شامی، ۲۰۲/۲)

شریف مرتضی گفته که صالح، تظاهر به مذهب ثنوی داشته است و گفته شده که با ابوهدیل بحث و گفتگو می‌کرد. وی از صالح سؤال می‌کند که بر چه چیزی اعتقاد داری؟ در جواب می‌گوید: از خدا طلب خیر می‌کنم و می‌گویم «ائین». وی روایت دیگری ذکر کرده که ابوهدیل با صالح در مورد مسأله درآمیختن نور و ظلمت مناظره می‌کرده و توانسته صالح را در آن با دلیل و برهان، ساکت کند تا جایی که صالح، خطاب به وی گفته است:

«أَبَا هُدَيْلٍ هَذَاكَ اللَّهُ يَا رَجُلُ! قَأَنْتَ حَقًّا لَعْمَرَى مُعْضِلٌ جَدِلُ!»

«ای ابوهدیل! خداوند ترا هدایت کند، سوگند به جانم که مرد بسیار قوی و سختگیری

هستی.»

شریف مرتضی روایت کرده است که صالح نمازش را به طور کامل و به نحو احسن به جا می‌آورد و وقتی از او پرسیدند: این چه نمازی است در حالی که مذهب و روش تو چیز دیگری است؟ پاسخ داد که سنت کشور، عادت تن و سلامت خانواده در آن است (علم‌الهدی،

شوقی ضیف، صالح را از زندان بزرگ شمرده و گفته که استفاده وی از آیات قرآنی، حدیث و یا سخن واعظان مسلمان، او را از زندیق بودن خارج نمی‌کند، چنان که ابوالعاهیه هم مثل صالح بود - [یعنی از آیات و احادیث استفاده می‌کرد] - این در حالی است که ابن معتز هیچ تردیدی در زندیق بودن وی (ابوالعاهیه) نداشت؛ دعوت صالح به پرهیزگاری، دعوتی است که در مانویّت هم به آن توصیه شده است (ضیف، ۳۹۷).

ابن معتز می‌نویسد: «صالح، مردم را به پرهیزگاری در دنیا و ترغیب به بهشت و اطاعت از خدا دعوت می‌نمود و به مکارم اخلاقی تشویق می‌کرد، چگونه ممکن است یک زندیق، چنین سخنانی بگوید و یا اینکه گوینده این سخنان، زندیق باشد (ابن معتز، ۹۲-۹۱).

عاکوب نوشته است: «صالح از کسانی است که با اتهام زندقه روپرو شد، این نشان می‌دهد که او در اعتقاد به «ثنویّت» با بشّار، هم‌کیش است. از آنجا که اعتقاد او به این آیین از حدّ اعتقاد شخصی و پنهانی فراتر رفته و به دعوت علنی انجامیده است، دانسته می‌شود که این عقیده در زوایای قلبش جا داشته و او را به شدّت، تحت تأثیر قرار داده است، پس طبیعی است رنجهایی که همیشه به پیروان کیش‌های گروهی رسیده، به صالح نیز رسیده باشد. وی تنها اعتقادش را از ایرانیان نگرفته، بلکه به نظر می‌رسد درباره افکار اندیشمندان ایرانی، مطالعه کرده و مطالب بسیاری را از آنان اقتباس کرده است» (عاکوب، ۲۹۱-۲۹۰).

در خور ذکر است که بنابر بقیّه منابع استفاده شده، صالح را متهم به زندقه دانسته‌اند که به دست مهدی و به قول ابن معتز به دست رشید کشته شده است.

شخصیت ادبی صالح؛

صالح، شاعر، ادیب، سخنور، اندرگو، قصه‌گو، حکیم، متکلم و دانشمند بود و در حکمت و فلسفه دست داشت و مثل تمام فلاسفه به گوشه‌گیری راغب بود (زرکنی، ۳/۲۷۷ و نیز حموی، ۶/۱۱۲ و نیز ابن درید، ۵۱۱ و نیز ابن عساکر، ۶/۳۷۶ و نیز کتبی، ۲/۱۱۶ و نیز فزاد، ۲/۶۱۶ و نیز فروخ، ۲/۹۱ و نیز زیدان، ۲/۱۰۱) و خودش نیز در اشعارش به عزلت خود اشاره نموده است (رفاعی، ۴۰۴).

«أَنْسَتْ بِوَحْدَتِي وَ لَزِمْتُ بَيْتِي
وَأَدْبَنِي الزَّمَانَ قَلَيْتُ أُنِي
فَسَمَّ الْعِزُّ لِي وَ نَمَّا الشُّرُورُ
هَجَرْتُ فَلَا أَرَا وَ لَا أُرُورُ»

«به تنهایی خوگرفتم و عزلت اختیار کردم و عزت برای من به اوج رسید و شادی، آغاز گشت / زمانه مرا ادب کرد، کاش به جایی می‌رفتم که نه کسی به دیدار من می‌آمد و نه من کسی را می‌دیدم»

البته به قول عاکوب می‌توان چنین بیان کرد که صالح از پند و ادب ایران تأثیر پذیرفته و به پیروی از این پند فارسی که می‌گوید: «همنشینی با شاهان، غرورآور است و خطرسان، عزلت اختیار کرده است (عاکوب، ۲۹۲). همچنین در «الادب الکبیر» نیز در زبان مصاحبت با سلاطین چنین آمده است: «تو از کبر پادشاهان در امان نیستی اگر به آنها چیزی بیاموزی و از عقوبت آنان در امان نیستی اگر چیزی را از آنان پنهان کنی و از غضب آنها در امان نیستی اگر راستگو باشی» (ابن مفتح، ۵۰).

آثار صالح و ویژگی‌های شعری وی

به گفته خود صالح، وی کتابی تحت عنوان «الشکوکی» تألیف کرده است که هر کس آن را بخواند، در هر موجودی به شک می‌افتد، چنان که آن را موجود نمی‌داند و چیزهایی که وجود ندارد، آن را موجود می‌پندارد (عطوان، ۵۰-۴۹). چه بسا صالح در تألیف این کتاب، تحت تأثیر تفکر و فلسفه یونانی قرار گرفته است (داوود، ۲۹۱). علاوه بر کتاب مذکور این ندیم مجموعه اشعار باقی مانده از صالح را در بنجاه برگ ذکر کرده (ابن ندیم، ۱۰۹) که تمامی آنها از امثال و حکم، تشکیل شده و به گفته ابن درید، شامل هزار مثل عربی و هزار مثل عجمی می‌باشد (نژاد، ۶۱۷/۲).

این گفته از جهتی می‌تواند درست به نظر برسد، چون طبیعی است کسی که اعتقاد ایرانیان را دارد و به کیش آنها مؤمن است، با آداب و فرهنگ آنها آشنا باشد؛ زیرا پندهای صالح از روح عقیده ثنویت الهام گرفته و به دیدگاههای دور و نزدیک این کیش، مسلط است (عاکوب، ۲۹۱).

جاحظ، شعرهای صالح را ستوده ولی از انباشته شدن همه حکمتها در یک جا انتقاد کرده و گفته است که اگر شعرهای وی جداگانه در لابه‌لای اشعار فراوان دیگر پراکنده بود به مراتب به ارزش آنها افزوده می‌شد و شعر وی به عنوان سخنان نغز در همه آفاق، گسترش می‌یافت، ولی اگر همه قصیده در حکمت و مثل باشد، به صورت کلمات قصار در نمی‌آید (فروخ، ۹۱/۲). خود صالح هم در بین اشعارش اشاره کرده که همه قصایدش در مثل و حکمت، جریان یافته است:

«خُذْهَا إِلَيْكَ قَصِيدَةً مَنْظُومَةً جَاءَتْ كَنْظَمِ الدَّرِّ بَلُّ هِيَ أَعْجَبُ
حِكْمٌ وَ آدَابٌ وَ جُلٌّ مَوَاعِظٍ أمثالها لذوی البصائر تُكْتَبُ»

«پذیرا باش قصیده نغزی چون مروارید به رشته کشیده بلکه بهتر از آن را / قصیده‌ای که سراسر، حکمت، آداب و پند است و چنین قصایدی برای انسانهای با بصیرت نوشته می‌شود»

از مشهورترین اشعار وی، قصیده «بائیه»^۶ یا «زینبیه» است که بالغ بر ۵۰ بیت می‌باشد و با مطلع زیر شروع می‌شود (شیخ، ۸۹/۴):

«صَرَمَتْ حِبَالَكَ بَعْدَ وَضَلِكَ زَيْنَبُ وَ الدَّهْرُ فِيهِ تَصَرُّمٌ وَ تَقَلُّبُ
وَ كَذَاكَ وَضَلُ الْغَانِيَاتِ فَانَّهُ آلُ بِبَلَقَعَةٍ وَ بَرْقُ خُلْبُ»

«زینب، رشته‌های محبت تو را پس از وصال از هم بگسست، آری شیوه روزگار، گسستن و دگرگرتی است / چنین است وصل زیبارویان، سرایی در بیابان یا آذرخشی بی باران»

مراد از «زینب»، دیا و مراد از «الغانیات»، لذتهای آن می‌باشد. صالح، قصیده را با غزل آغاز نموده و در ضمن آن به پرهیزگاری، اطاعت از خداوند و روز قیامت دعوت کرده و ثبت اعمال، توسط ملکه‌ها را یادآور شده و هر جا که سخن، اقتضا می‌کرده، از آیات قرآنی و سخن بزرگان استفاده نموده است^۷ که در تأیید این گفتار می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

«فَعَلَيْكَ تَقْوَى اللَّهِ قَالَزَمَهَا تَقْرُ إِنَّ التَّقَى هُوَ الْبَهِيُّ الْأَهْيَبُ»

«یوسته، تقوای الهی را پیشه کن تا رستگار شوی؛ زیرا انسان پرهیزگار، خوش روی و

پرهیبت است»

«وَأَعْمَلُ بِطَاعَتِهِ تَنْتَلِ مِنْهُ الرِّضَا
 «وَأَعْمَلُ بِطَاعَتِهِ تَنْتَلِ مِنْهُ الرِّضَا
 خداوند را اطاعت کن تا به خشنودی اش برسی؛ زیرا که مطیع خدا در نزد او ارجمند است»

«وَأَخْشَى مُنَاقَشَةَ الْحِسَابِ فَإِنَّهُ
 لاِبَدًا يُحْصَى مَا جَنَيْتَ وَ يُكْتَبُ»
 «از روز رستاخیز بترس که ناگزیر آنچه انجام داده‌ای به شمار آید و نوشته شود.»
 «لَمْ يَنْسَهُ الْمَلِكُ إِذْ حِينَ نَسِيْتَهُ
 بَلْ أَثْبَتَاهُ وَأَنْتَ لَاؤِ تَلْعَبُ»
 «اگر تو از یاد برده‌ای، فرشتگان از یاد نبرند، بلکه آنها همه را ثبت کرده‌اند در حالیکه تو غافل بودی»

«فَادْعُ لِرَبِّكَ أَنْتَهُ أَدْنَى لِمَنْ
 يَدْعُوهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ أَقْرَبُ»
 «به سوی خدایت دعا کن که او از رگ گردن به انسان نزدیکتر است» (افسان از آیه قرآنی)
 صالح در قصیده مذکور از شعرهای فارسی نیز متأثر شده است:^۸

«أَنَّ الْغَنَى مِنَ الرِّجَالِ مُكْرَمٌ
 وَ تَرَاهُ يُرْجَى مَا لَدَيْهِ وَ يُرْهَبُ
 وَ يُبَشِّرُ بِالْتَرْحِيبِ عِنْدَ قُدُومِهِ
 وَ الْقَفْرُ شَيْنٌ لِلرِّجَالِ فَإِنَّهُ
 حَقًّا يَهُونُ بِهِ الشَّرِيفُ الْإِنْسَبُ»
 «ثروتمندان، گرامی داشته می‌شوند و می‌بینی که دیگران از او می‌ترسند و به دارایی او امید می‌بندند / چون وارد شود، چهره‌های مردم با خوشامدگویی به او شکفته می‌شود و برای سلام کردنش به پا می‌خیزند و به او تقرب می‌جویند / فقر برای مردان، تنگ است، به راستی که انسان فقیر شرافتمند و صاحب نسب، مورد اهانت واقع می‌شود»

در این باره در «الادب الصغیر» آمده است: «ای فرزندانم! بدان که نصیحت کنندگان نیز به فقیر تهمت می‌زنند و نسبت به او سوء ظن پیدا می‌کنند؛ پرده بر گناهانش نمی‌کشند (نمی‌بخشند)، زیرا که فقر محل تهمت و بدگمانی است، مردم نیز شجاعت او را حماقت می‌نامند، بخشش او را اسراف و بردباریش را ضعف می‌دانند؛ متانت و ثباتش را کودنی می‌شمارند [و] فصاحتش را هذیان [و نیز] کم‌گویی و سکوتش را برگنگ و لال بودن تعبیر می‌کنند» (ابن مقفع، ۹۰).

صالح، سختی را لازمه زندگی دانسته و تسکین آن را صبر و دعا به سوی خداوند بیان کرده است:

«وَ إِذَا بُلِيَتْ بِنَكْبَةٍ فَاصْبِرْ لَهَا
وَ إِذَا أَصَابَكَ فِي زَمَانِكَ شِدَّةٌ
فَادْعُ لِرَبِّكَ إِنَّهُ أَدْنَىٰ لِمَن
مَنْ ذَا رَأَيْتَ مُسَلِّمًا لَا يُنَكِّبُ
أَوْ نَالَكَ الْخَطْبُ الْكَرِيهَ الْأَصْعَبُ
يَدْعُوهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ أَقْرَبُ»

«چون به مصیبتی گرفتار شدی، شکویا باش؛ چه کسی را دیده‌ای که گرفتار نشود/ هرگاه از روزگاره، سختی بینی یا مصیبتی ناخوش و سخت به تو رسد/ خدای خویش را بخوان، چرا که خداوند از هر کسی که می‌خوانی، به انسان، نزدیکتر است.»

از امثال وی در این قصیده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«فَأَقْتَعِ فَنِي بَعْضِ الْقِنَاعَةِ رَاحَةً
وَلَقَدْ كُوسِي ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ أَشْعَبُ»

«فناعت، توانگر کند مرد را؛ توانگری به فناعت است نه به بضاعت؛ تا صدف، قانع نشد پر در نشد.»

«لَا تَحْرِصَنَّ فَالْمَحْرِصُ لَيْسَ بِزَائِدٍ
فِي الرِّزْقِ بَلْ يُشْقِي الْحَرِيصَوَ يُتْعَبُ»

معادل فارسی: «طمع آرد به مردان، رنگ زردی.»

«وَزَيْنَ الْكَلَامِ إِذَا نَطَقْتَ وَ لَا تُكُنْ
تَرْقَاةً فِي كُلِّ نَادٍ تَخْطُبُ»

معادل فارسی: «بسیار گفتن، عمر ضایع کردن است.»

«وَدَعِ الْكُذُوبَ فَلَا يَكُنْ لَكَ صَاحِبًا
إِنَّ الْكُذُوبَ يَشِينُ حُرًّا يَصْحَبُ»

معادل فارسی: «بگو با کیستی تا بگویم کیستی؟»

در جای دیگر سروده است (حسری، ۱۰/۱۲):

«إِذَا قُلْتِ قَبْدَرُ أَنْ قَوْلَكَ عُرْضَةٌ
وَ إِذَا امْرَأَةٌ أَلَمْ يَخْشَ قَبْلَ كَلَامِهِ الْـ

جَوَابَ قَيْهِي نَفْسُهُ غَيْرَ حَازِمٍ»

«هرگاه می‌خواهی سخنی بگویی آن را بسنج، چون حاجتی برای دشمنانت می‌شود/

همانا کسی که قبل از سخن گفتنش از جواب نترسد، نفسش را بی‌احتیاط رها کرده است.»

در این ابیات، صالح از سخن «ابن مقفع» متأثر شده است: «اگر پرسنده‌ای، فردی خاص

را مورد پرسش قرار ندهد و سؤال را متوجه جماعت حاضران کند، تو به پاسخ، مبادرت مکن و در جواب دادن بر همنشینان، پیشی مگیر، زیرا هر چند در سکوت، رنج و خفتی هست، اما اگر در سخن گفتن بر دیگران سبقت جستی، دشمن سخت شوند و آن را آماج عیب و طعن قرار دهند (ابن مفتح، الادب الکبیر، ۴۰).

از زیباترین شعرهای صالح، قصیده‌ای است با مطلع:

«تَأْوَبَنِي هَمٌّ قَبِيْتُ أَخْطَابِيهِ وَبِتُّ أَرَاعِي النَّجْمَ ثُمَّ أَرَأَيْتَهُ»

«غصه، شبانگه به سراغم آمد و من پیوسته تا صبح با او به گفتگو نشستم و ستاره‌ها را کمین کرده و تحت نظر می‌گرفتم»

وی در این قصیده، ضمن شکایت از روزگار و تعجب از عجایب آن که انسان نادان را صبور و نیرومند، جلوه می‌دهد و انسان پاک را به خاطر عفتش ناتوان می‌نماید، در آخر، همه چیز را به اراده‌ی خداوندی وابسته می‌داند و راه رسیدن به کمالات را به موهبت الهی (عقل) نسبت می‌دهد؛

«و لَكِنَّهُ قَبِيضُ الْإِلَهِ وَبَسْطُهُ فَلَا ذَا يُجَارِيهِ وَلَا ذَا يُغَالِيهِ
إِذَا كَمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ فَقَدَّ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَ مَنَاقِبُهُ»

«نیازمندی و بی‌نیازی انسان) وابسته به اراده‌ی الهی می‌باشد و (چاره‌اندیشی) نه با آن (اراده‌ی خدا) همراهی می‌کند و نه بر آن غلبه می‌کند / هرگاه خداوند، عقل کامل به انسان عطا کند، محققاً اخلاق و صفات نیکویش کامل می‌شود»

بیت اول صالح، اشاره به آیات قرآنی دارد که خداوند بارها می‌فرماید: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (رعد/ ۲۶) و بیت دوم صالح، یادآور سخن پیامبر است که می‌فرماید: «مَا اكْتَسَبَ ابْنُ آدَمَ أَفْضَلَ مِنْ عَقْلِهِ يَهْدِيهِ هُدَىٰ أَوْ يُرُدُّهُ عَنِ الرَّدَىٰ».

صالح قصیده حکمی - اخلاقی زیبایی نیز با مطلع زیر مروده است (رناعی، ۴۰۴/۲):

«الْمَرْءُ يَجْمَعُ وَالزَّمَانُ يُفَرِّقُ وَ يَظَلُّ يَرْقَعُ وَالْحَطُوبُ تَمْرُقُ»

«انسان ذخیره می‌کند ولی زمان آن را پراکنده می‌سازد، انسان، پیوسته اصلاح می‌کند ولی

مصیبت‌ها پاره می‌کنند»

این قصیده که در حدود بیست بیت در منابع مختلف به ثبت رسیده، آکنده از حکمت و مثل می باشد و به گفته عاکوب از اندرزهای فارسی تأثیر پذیرفته است که برای نمونه می توان به دو مورد زیر اشاره نمود:

«وَأَنْتَ يُعَادَى عَاقِلًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ صَدِيقٌ أَحْمَقُ»؛

«دشمن دانا که غم جان بود/ بهتر از آن دوست که نادان بود» (نظامی)

«وَإِذَا امْرُؤٌ لَسَعْتَهُ أَفْمِي مَرَّةً تَرَكَتَهُ حِينَ يُجَزُّ حَبْلٌ يَفْرَقُ»؛

«آدم مارگزیده از ریمان سیاه و سفید می ترسد»

شاعر در این قصیده به مساله رزق اشاره کرده و بیان نموده که روزی هر کس از پیش تعیین شده، نه اینکه به میزان عقل آنها باشد:

«مَا النَّاسُ إِلَّا عَامِلَانِ، فَعَامِلٌ
وَالنَّاسُ فِي طَلَبِ الْمَعَايِشِ وَإِنَّمَا
لَوْ يُرَزَّقُونَ النَّاسُ حَسَبَ عُقُولِهِمْ
لَكِنَّهُ فَضْلُ الْمَلِكِ عَلَيْهِمْ
قَدْ مَاتَ مِنْ عَطَشٍ وَ آخِرُ يُعْرَقُ
بِالْجَدِّ يُرَزَّقُ مِنْهُمْ مَنْ يُرَزَّقُ
أَلْفَيْتَ أَكْثَرَ مَنْ تَرَى يُتَصَدَّقُ
هَذَا عَلَيْهِ مُوسَعٌ وَ مُضَيِّقٌ»؛

«انسان جز دو گروه نیست؛ گروهی به خاطر تشنگی می میرند و گروهی غرق می شوند / مردم در طلب روزی هستند، ولی هر کس به اندازه قسمت خود از آن بهره مند می شود، نه به اندازه زحمت خود / اگر مردم را بر حسب عقلشان روزی دهند، بیشتر کسانی که در آسایش زندگی می کنند، با صدقه روزگار می گذرانند / ولی این فضل خداوندی بر آنهاست، خداوند گاهی روزی می دهد و گاهی تنگ می گیرد.»

از زیباترین سخنان وی قطعه ای است با مطلع زیر (نوبی، ۷۹/۳):

«مَا تُبْلَغُ الْأَعْدَاءُ مِنْ جَاهِلٍ
مَا يَبْلَغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ»؛

«آنچه (خسرانی) که به نادان از خود می رسد، از دشمنان به او نمی رسد»

این قطعه که به «سینیه» معروف است، در حدود هفت بیت در بیشتر منابع، ثبت شده و ظاهراً باید قصیده بسیار مشهوری باشد که شهرتش حتی به گوش مهدی هم رسیده و آن را می شناخته و به خاطر یک بیت آن که با «والشیخ لا یشک اخلاقه...» شروع می شود، صالح را

کشته است.

از بیتهای مشهور این قطعه می توان به بیت زیر اشاره کرد:

«وَالْحَقُّ دَاءٌ مَالَهُ حِيلَةٌ تُرَجَى كِبَعِدِ النَّجْمِ مِنْ لَيْسِهِ»

«همچنان که دسترسی به ستاره غیرممکن است، حماقت نیز دردی است که درمان

ندارد.»

صاحب کتاب «الشوارده» سه بیت این قصیده را جزء ابیات نادر دانسته است (نک: ابن

خمیس، ۲۸۰-۲۷۹).

از دیگر شعرهای وی در مورد شرف نفس، تسلی و آرامش و حکمتهای دنیوی و تهذیب

اخلاق و حقایق امور می توان به ترتیب به ابیات زیر اشاره نمود (رازی، ۱۳۵ و ۱۲۹ و ۱۱۰ و ۸۳):

«لَا يَمَلُّ الْأَمْرُ صَدْرِي قَبْلَ مَوْقِعِهِ وَلَا أُضِيقُ بِهِ ذَرْعًا إِذَا وَقَعَا»

«حادثه ای پیش از وقوع، سینه مرا [از غم] آکنده نمی کند و چون (مصیبت) اتفاق افتد از

آن دلنگ نمی شوم.»

«كُلُّ آتٍ لَا شَكَّ آتٍ وَذُو الْجَهْلِ مَخْفَى وَالْحُزْنُ وَالْغَمُّ فَضْلٌ»

«هر آینده ای، بی گمان خواهد آمد و نادان، علاوه بر اندوه خوردن، در رنج است.»

«إِذَا ظَلَعْتَ امْرَأً فَاحْذَرْ عِدَاوَتَهُ مَنْ يَزْرَعِ الشُّوكَ لَا يَحْضُدُ بِهِ عَيْبًا»

«هرگاه به انسانی ستم کنی، پس از دشمنی او حذر کن؛ زیرا کسی که خار بکارد انگور

برندارد.»

از برگزیده ترین شعرهای وی می توان به مورد زیر اشاره کرد (بنفادی، ۳۰۵/۹):

«إِنَّ الْغَنَىَّ الَّذِي يَرْضَى بِعَيْشَتِهِ لَا مَنْ يَظَلُّ عَلَى مَا فَاتَتْ مُكْتَبَتَا

لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْإِيَّامِ مُحْتَقَرًا كُلُّ امْرِيٍّ سَوْفَ يُجْزَى بِالَّذِي اِكْتَسَبَا

قَدْ يَحْقِرُ الْمَرْءُ مَا يَهْوَى فَيَرْكَبُ حَتَّى يَكْسُونَ أَلَى تَوْرِيظِهِ سَبِيَّتَا»

«انسان بی نیاز، کسی است که از زندگی راضی باشد و به آنچه از دست داده، غمگین

نباشد/ در طول روزگار، شخص حقیری را خوار مکن، زیرا هر کسی به مقدار عملش

مجازات می شود/ گاهی انسان، آنچه را دوست دارد، بی خطر می شمارد و بر آن سوار

می شود تا اینکه به سوی هلاکت کشانده می شود.»

از دیگر حکمت‌های وی می توان آیات زیر را بیان نمود (شاسی، ۲۰۲/۲):

«تَجَسَّبَ صَدِيقَ السُّوءِ وَاضْرِمُ حَبَالَهُ وَانْ لَمْ تَجِدْ عَنْهُ مَخِيصاً فَذَارِهِ
وَ مَنْ يَطْلُبِ الْمَعْرُوفَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ يَجِدُهُ وَرَاءَ الْبَحْرِ أَوْ فِي قَسَارِهِ»

«از دوستان بد، دوری گزین و رشته و صالش را قطع کن و اگر راه فراری نیافتی، با او مدارا کن / هر کس نیکی را از غیر اهلس طلب کند، آن را در آن سوی دریا یا در قعر آن می یابد»

چنین مفهومی در «الادب الصغیر» نیز چنین بیان شده است: «از مجالست با ناهلان دوری گزین، زیرا هر چند تو ظاهر باشی، همنشینی با آنها تو را آلوده می کند، همان طوری که ذره‌ای ابر، جلوی خورشید را می پوشاند (ابن مفع، ۵۴ و ۴۲).

از نمونه‌هایی که صالح از قول خداوند و از حدیث استفاده کرده، می توان به بیت زیر اشاره نمود (شرنی، ۳۹۷):

«وَلِلَّهِ فِي عَرْضِ السَّمَوَاتِ جَنَّةٌ وَلَكِنَّهَا مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»

(شرنی، ۳۹۷)

مصرع اول به آیه: «جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» و مصرع دوم به حدیث نبوی «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشُّهُوَاتِ» (ر.ک نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶) اشاره می نماید یا بیت زیر (ابن معتر، ۹۲):

«فَوَحِّقْ سَمَكَ السَّمَاءِ بِقُدْرَتِهِ وَالْأَرْضَ سَيْرًا لِلْعِبَادِ مِهَادًا»

«سوگند به کسی که آسمان را با قدرت خود بالا برد و زمین را بستر بندگان خود قرار داد.» و از سخنان وی است (کسی، ۱۱۷/۲):

«لَا يُعْجِبُكَ مَنْ يَصُونُ نِيَابَهُ وَ لَرُبَّمَا افْتَقَرَ الْفَتَى قَسْرَآئِنَهُ
حَذَرَ الْغُبَارِ وَ عِرْضَهُ مَبْدُولُ دَيْسِ النِّيَابِ وَ عِرْضَهُ مَسْغُولُ»

«کسی که لباسش را از گرد و غبار، پاکیزه نگه می دارد در حالی که بی آبرو است، ترا به شگفتی در نیاورد / چه بسا جوانمردی را می بینی که لباسش خاکی است ولی شریف و آبرومند می باشد.»

سخن صالح اشاره دارد به «تن آدمی، شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت»

به طور کلی همه اشعار صالح در قالب حکمت، مثل، آداب، دعوت به سوی خدا و اطاعت وی، روز حساب، چگونگی برخورد با دیگران، صبر در برابر مصیبت، توکل به خداوند و در یک کلمه، در قالب نصیحت‌های ارزشمندی می‌باشد که خودش هم اشاره نموده است (رفاعی، ۴۰۶/۲):

«وَلَقَدْ نَصَحْتُكَ أَنْ قَبِلْتَ نَصِيحَتِي وَالنُّصْحُ أَعْلَىٰ سَائِبَاتٍ وَيُوهَبُ»

«ترا نصیحت کردم اگر بپذیری، بدان که پند دادن با ارزشترین چیزی است که بخشیده می‌شود.»

نتیجه:

۱- صالح، عرب تبار و از قبیله «أزد» می‌باشد. در تأیید این نظریه می‌توان گفت که بیشتر منابع، وی را عرب دانسته‌اند و تنها شوقی ضیف، صالح را ایرانی تبار خوانده و بعضی از منابع هم او را مولا خوانده‌اند. براون نیز صریحاً صالح را عرب خالص معرفی کرده و همچنین کتابی تحت عنوان «تأثیر پند پارسی بر ادب عرب» بیان می‌دارد که صالح از پندهای ایرانی متأثر شده است و عرب می‌باشد؛

۲- صالح در دوره‌ای زندگی می‌کرد که ادیان مختلف در آن دوره فعالیت می‌کردند و کتابهای گوناگونی از فارسی، یونانی و غیره به عربی ترجمه می‌شد، در چنین شرایطی مسلماً هر صنفی تحت تأثیر محیط، واقع می‌شود، مخصوصاً اگر در مجالس ادیان مختلف هم شرکت نماید؛

صالح نیز در مجالس ادبا و متکلمان شرکت می‌کرد و به بحث و جدل می‌نشست تا جایی که افکارش مشوش شده و به شک افتاده بود و به شدت تحت تأثیر فلسفه یونانی واقع شده و کتاب «الشکوک» را به رشته تألیف درآورده است. وی حتی با آداب و فرهنگ ایرانی آشنایی داشته و از آنان اقتباس می‌کرده است. پس بدون شک، او تحت تأثیر بیگانگان قرار

گرفته بود، ولی نه به آن حدی که بتوان عنوان «زندیق» را در معنای ملحد و کافر به وی نسبت داد، چرا که «لِکُلِّ صَالِحٍ تَبَوُّةٌ وَلِکُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ» و نگارندگان این مقاله کاملاً با زندیق نامیده شدن صالح در معنای ملحد، مخالف می‌باشند و کشته شدن وی را به حساب تعصبهای بی‌مورد مهدی می‌دانند، ولی منکر این نیستند که افکار صالح در چنان جوئی مشوش شده باشد؛

۳- شاعر به گفته خودش سخن به فسق گفته، ولی نه بدان حدی که بتوان صفت ماجن را به او نسبت داد؛ چنانکه شوقی ضیف و یا یحیی شامی گفته‌اند، زیرا او در اشعارش هرگز مردم را به فسق و فجور و بی‌حرمتی و فراموشی روز قیامت دعوت نکرده است، چنانکه شاعران ماجن این کار را انجام داده‌اند، بلکه تا آنجا که می‌توانسته با حکمت، مثل، آیات قرآنی و حدیث، مردم را به آخرت و روز حساب دعوت کرده است؛

۴- «بروکلیمان» صریحاً ذکر کرده که صالح، مردم را به ثنویت دعوت می‌کرده، اما برای اثبات سخن خود هیچ شاهدهی را ذکر نکرده و تنها به همین جمله اکتفا نموده است. کتابهای تاریخی، بهتر بود جهت اثبات هر مدعایی با دلیل و برهان سخن می‌گفتند؛ ثانیاً اشعار ثبت شده، خلاف این گفته را اثبات می‌کنند؛

۵- از میان تمام نویسندگان به نظر می‌رسد که شوقی ضیف، قلم تندی داشته و نوشته: «شکی باقی نمی‌ماند که صالح، کافر مانوی بزرگی بوده، بلکه رئیس آنان می‌باشد و مالیان دراز از عقاید این دین، پیروی نموده و در بعضی از شعرهایش آشکار است که وی به خاطر ترس از زندان و عقوبت، عقیده خود را پنهان می‌کرده:

«رُبَّ سِرٍّ كَسْتَعْتُهُ فَكَأَنِّي أَخْرَسْتُ أَوْ تَنَى لِسَانِي حَبْلُ
وَلَوْ أَنِّي أَبْدَيْتُ لِلنَّاسِ عِلْمِي لَمْ يَكُنْ لِي فِي غَيْرِ حَبْسِي أَكْلُ»

و همچنین عطوان، ذکر کرده که از شعر صالح، چیزی که دلالت بر زندیق بودن وی داشته باشد، باقی نمانده است مگر دو بیت مذکور که شریف مرتضی آن را ثبت کرده است؛

سؤالی که به ذهن، خطور می‌کند این است که بر چه اساسی صاحب‌نظران «سر» را به «ثنویت و زندیق بودن» تعبیر کرده‌اند، آن هم در چنان جوئی که وقتی کسی شعری را

می سرود مردم سریباً به نکته‌ای که در آن وجود داشت، توجه کرده و طرف مقابل را به زندیق بودن متهم می کردند؛ در جوئی که وقتی کاری از کسی سر می زد یا به شوخی و جدی حرفی بر زبان جاری می شد و یا اشاره به چیزی می رفت، فاعل آن را زندیق می نامیدند. چیزی که در اینجا دلالت بر این داشته باشد که «راد از «سر»» «زندیق و زندقه» است، وجود ندارد و می توان چنین بیان کرده که صالح، قربانی تعصب و زیاده روی مهدی شده است؛

۶- در همه منابع ثبت شده است که وقتی، مهدی، صالح را متهم به زندقه می کند و از او می پرسد که آیا زندیق هستی؟ صالح جواب منفی می دهد و حتی وقتی که به این تهمت به زندان می افتد، اشعاری می سراید و احساسات خود را در آن بیان می نماید و به یقین می داند که به زودی کشته می شود، ولی با این حال باز هم سخنی از مانویت حتی به صورت رمز و ایهام بر زبان جاری نساخته است؛

۷- برخی منابع آورده اند که مهدی، صالح را به خاطر ابیاتی که در آن پیامبر (ص) را نکوهش کرده، کشته است؛ در اینجا هم، صالح جواب می دهد که ابیات مذکور را وی سروده است.

۸- صالح در اشعارش از قرآن و حدیث و سخن بزرگان مسلمان استفاده نموده است، ولی اینگونه موارد ذر شعر شاعران دیگر، حداقل به فراوانی استفاده وی از آنها، به کار گرفته نشده است؛ مثلاً، «ولید بن یزید» با اینکه زندیق در معنای ملحد نبوده، ولی چون در بعضی از شعرهایش نسبت به روز حساب به شک افتاده، به زندیق، متهم شده است، در حالی که اشعار صالح، آکنده از دعوت به روز حساب و قیامت و اطاعت خداوند می باشد.

۹- شریف مرتضی، بیان نموده که صالح، تظاهر به مانویت می کرده است؛ این سخن نمی تواند درست باشد؛ چون وی نمازش را به طور کامل ادا می کرد. در مورد جمله صالح در مناظره با ابوهذیل که گفته «استخیر بالله و اقول بالانین»، می توان گفت که صالح ابتدا نام خدا را می برد و این دلیل بر آن است که وی کاملاً در اعماق وجودش به خداوند اعتقاد دارد و در «اقول بالانین» تظاهر به مانویت کرده است - این جمله بستگی به این دارد که صالح در چه شرایطی با ابوهذیل مناظره می کرده است؛

۱۰- این معتز در زندیق بودن وی شک کرده است؛

۱۱- دکتر «ذی النون مصری» در کتاب خود «المنتخب من عصور الادب» صریحاً ثبت کرده که صالح از شاعران برجسته زمان خود بود و دشمنانش نسبت به او کینه ور شده و در نزد مهدی خلیفه عباسی او را به زندقه و بی دینی متهم کردند تا جائی که خلیفه او را دو نصف کرد.

۱۲- صالح در اشعارش خداوند را با اسمها و صفاتی چون الله، رب، اله، ملیک، رحمان و غیره خوانده است؛ بی آنکه حتی یک بار هم از نور و ظلمت استفاده کند؛

۱۳- عطوان گفته که صالح، زندیق دینی بوده، نه زندیق اجتماعی و به مانوئیت کاملاً اعتقاد داشته و به امتزاج بین الهه نور و ظلمت، ایمانی راسخ داشته است، ولی آیا بدون اثبات می توان چنین سخنی را از کسی قبول نمود؟! آنها در دوره ای که اصطلاح زندیق و متهم کردن به آن - به حق یا ناحق - شایع بوده است؛

۱۴- قصیده زینیه به امام علی (ع) هم نسبت داده شده است؛ هر چند مقام دینی صالح هرگز قابل مقایسه با امام نمی باشد، اما از آنجا که این قصیده به نام هر دو به ثبت رسیده است، می توان بیان کرد که صالح تا چه اندازه، شخص پرهیزگاری بوده و تا چه اندازه سخنان زیبایی بر زبان جاری می ساخته که قصیده اش را به علی (ع) نیز نسبت داده اند. پس همه موارد مذکور می تواند دلیلی بر بی گناهی شاعر باشد؛

۱۵- در مورد شخص خلیفه ای (مهدی یا رشید) که صالح را کشته و تاریخ (سالهای ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷ ه.ق.) و چگونگی آن، روایات مختلفی به ثبت رسیده است؛ مشهور و صحیح، این است که مهدی او را کشته است و شعر بشار که وی را رثا گفته (دیوان، ۱۵۵/۳)، مؤید این گفتار است و در مورد تاریخ آن، ۱۶۷ ه.ق. مشهور است و تنها یحیی شامی، سال قتل او را ۱۵۹ ه.ق. عنوان کرده و در مورد چگونگی کشته شدنش می توان چنین گفت که کشته شدن وی بلافاصله بعد از دستگیری هرق صحیح نمی باشد؛ زیرا زمانی، صالح دستگیر شد که محکمه ای برای زنداقه به وجود آمده بود و اشعاری که صالح در زندان سروده، این سخن را تأیید می کند.

پی‌نوشتها:

- ۱- زنداغه (Zanadeqe) جمع زندیق (Zendiq) معرب زندیک فارسی میانه است و در کتیبه کرپیر صریحاً به معنای «مانوی» و عقیده فاسد به کار رفته است و در تاریخ اسلام و فقه اسلامی و همچنین در کتب مثل و نحل، عنوان ملحدین متظاهر به اسلام که غالباً در باطن به ثنویت و مخصوصاً به مانویت قائل بوده‌اند، می‌باشد و بعدها بر عموم کسانی اطلاق شد که باطناً منکر نبوت پیغمبر اسلام و بلکه همه پیغمبران بوده‌اند.
- ۲- مانی (Mani) بنیانگذار دین مانوی، نام نقاشی مشهور بوده و بعد از عیسی (ع) ظاهر شد و دعوی پیغمبری نمود و بهرام شاه، او را به قتل آورد. مانی از همان دوران کودکی، سخنان حکیمانه می‌گفت تا اینکه در ۱۲ سالگی فرشته‌ای به نام توم (Tom) بر او ظاهر شد و اسرار جهان را به او عرضه کرد. از آن پس، او به دعوت مردم پرداخت و خود را «فارقیط» نامید که مسیح، ظهور او را خیر داده بود. او توانست برای خود پیروان پیدا کند و نفوذ عظیمی در افکار مذهبی آسیا و اروپا به هم رساند، ولی پیروان او در قرن ۱۳م. به دست زرتشتیان و مسیحیان در غرب و شرق، گرفتار آزار و اذیت شدند. طبق نظر مانویان، دنیای ماده از امتزاج نور و ظلمت به وجود آمده است (دهخدا، / ۱۳۱).
- 3- Salehe bne abdol goddus
- ۴- معتزله (Motazele) نام یکی از فرقه‌های بزرگ متکلمین اسلام می‌باشد که نام این فرقه از کلمه اعتزال (etezal) به معنی جدا شدن گرفته شده است. اینان اصحاب عدل و توحید هستند و معتقدند که خدای متعال، قدیمی بوده و قدمت، مخصوص ذات اوست.
- ۵- محمد بن هذیل بصری معروف به ابو هذیل علاف، پیشوای معتزله بصره، از بزرگترین دانشمندان آنجا بوده؛ در جدل دست توانایی داشته و ادله زیادی در گفتار خود به کار می‌برده و کتابی به نام «میلان» (نام پادشاهی) تألیف کرده است.
- ۶- شایان ذکر است که این فقیده که بالغ بر ۶۴ بیت می‌باشد در صفحه ۱۴۰ دیوان منسوب به حضرت علی (ع) نیز به ثبت رسیده است.
- ۷- صالح در اشعار خود از قرآن و حدیث استفاده کرده است.
- ۸- قابل توجه است که بعضی ابیات فقیده در مجانی الادب مذکور نیست، بلکه در کتابهای دیگری چون «عصر المامون» (ص ۴۰۵) و غیره ذکر شده است.
- ۹- این بیت در مورد هجو و سرزنش می‌باشد.

منابع:

- ۱- ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح احسان عباس، ج ۲، دار صادر، بیروت، بی تا.
- ۲- ابن خمیس، عبدالله بن محمد، الشوارد، ج ۱، دارالیمامة، ۱۹۷۴ م.
- ۳- ابن درید، الاشتقاق، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، دارالعیل، بیروت، ۱۹۹۱ م.
- ۴- ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، هذبه و رتبه عبدالادر برران، ج ۶، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ۵- ابن مقفع، الادب الکبیر، ضبط محمد حسن نائل المرصفی، مطبعة محمد مطرفی الحمزاوی، القاهرة، ۱۹۱۳ م.
- ۶- ابن مقفع، الادب الوجیز للمولد الصغیر، تحقیق محمد غفرانی خراسانی، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس، القاهرة، ۱۳۴۱ هـ.

- ۷- ابن مقفع، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمد فراج، دارالمعارف، مصر، بی تا.
- ۸- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶ هـ.ش.
- ۹- الحموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، ج ۱۲، دارالمأمون، مصر، بی تا.
- ۱۰- الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد او مدينة السلام، ج ۹، الطبعة الاولى، مكتبة الخانجي وغيره، القاهرة، ۱۹۳۱م.
- ۱۱- الذهبي، محمد بن احمد، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ۲، الطبعة الاولى، داراحیاء الكتب العربية، عیسی البابی الحلبي و شركاء، ۱۹۶۳ م.
- ۱۲- الزركلي، خيرالدين، الاعلام: قاموس التراجم، ج ۳، الطبعة الثالثة، بی تا.
- ۱۳- العاكوب، عیسی، تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی نجسته، چاپ اول، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۱۴- العسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۳، الطبعة الاولى، دارالكتاب الاسلامی، القاهرة، بی تا.
- ۱۵- الکتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات والذیل علیها، تحقیق احسان عباس، ج ۲، دارالثقافة، بیروت، بی تا.
- ۱۶- النوبری، شهاب الدین، نهاية الارب في فنون الادب، ج ۳، الطبعة الثانية، دارالكتب المصرية، القاهرة، ۱۳۴۸ هـ.ش.
- ۱۷- امین، احمد، ضحی الاسلام، ج ۱، مطبعة الاعتماد، بی جا، ۱۹۳۳ م.
- ۱۸- بروكلمان، كارل، تاریخ الادب العربی، نقله الى العربية عبدالحلیم نجار، الجزء الثاني، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۱م.
- ۱۹- بروكلمان، كارل، تاریخ الشعوب الاسلامية، نقل الى العربية امین فارس و منیر البعلبكي، الطبعة الثالثة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۶۱ م.
- ۲۰- داود، جرجیس، الزندقة و الزنادقة، الطبعة الاولى، المؤسسة الجامعية، بیروت، ۲۰۰۴ م.
- ۲۱- رفاعي، احمد فريد، عصر المأمون، ج ۲، الطبعة الرابعة، دارالكتب المصرية، القاهرة، ۱۹۲۸م.
- ۲۲- زيدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربية، ج ۲، دارالهلل، القاهرة، بی تا.
- ۲۳- شامی، یحیی، موسوعة الشعراء العرب، ج ۲، دارالفکر العربی، بیروت، بی تا.
- ۲۴- شیخو، لوئیس، مجانی الادب في حدائق العرب، ج ۴، الطبعة الخامسة، دارالمشرف، بیروت، ۱۹۸۶م.
- ۲۵- صفدی، خليل بن ابيك، نكت الهميان في نكت العميان، بی جا، بی تا.
- ۲۶- ضيف، شوقي، تاریخ الادب العربی: العصر العباسی الاول، الطبعة السادسة عشرة، دارالمعارف، القاهرة، بی تا.
- ۲۷- عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بكر، امثال و حکم، ترجمه د. فیروز حریرچی، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- ۲۸- عطوان، حسین، الزندقة و الشعبية في العصر العباسی الاول، دارالجيل، بیروت، بی تا.
- ۲۹- علم الهدی، مرتضی بن داعی، امالی المرتضی، صححه محمد بدیع الدین العسقلانی الحلبي، ج ۱، الطبعة الاولى، منشورات آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ هـ.ش.
- ۳۰- فروغ، عمر، تاریخ الادب العربی: العصر العباسی، ج ۲، الطبعة السادسة، دارالعلم للملایین، بیروت، بی تا.
- ۳۱- فزاد، سزگین، تاریخ نگارشهای عربی، به اهتمام خانه کتاب تهران، ج ۲، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۳۲- مصري، ذی النون، المنتخب من عصور الادب، بی جا، بی تا.
- ۳۳- نیکلسون، رینولد، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیواندخت کیوانی، وبستار، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش.